

حجیت ظواهر آیات قرآن کریم

صدیقه میرشمسی^۱

چکیده

بحث از حجیت ظواهر آیات در حقیقت گفتگو از اصل حجیت آیات است زیرا اگر ظواهر آیات حجّت نباشد، نظر به اینکه نصوص بسیار کم است، از آیات به عنوان دلیل اصلی احکام چیزی باقی نمی ماند تا در استنباط احکام شرعی بدان استناد شود. حجیت ظواهر آیات قرآن مجید همچون ظواهر سنت و سایر امارات ظنی به دلیل معتبر قطعی نیازمند است تا با ترتیب صغری و کبری منطقی بتوانیم به مطلوب قطعی دست یابیم. به عبارت دیگر ظواهر آیات دلیل ظنی است و دلیل ظنی مادامی که مستند به دلیل قطعی نباشد، حجّت نیست، لذا باید دلیل قطعی بر حجیت آن وجود داشته باشد تا استناد به ظواهر آیات، صحیح باشد. مهمترین دلیل بر حجیت ظواهر، سیره عقلاست.

کلید واژه‌ها حجیت ظواهر، ظهور تصویری و تصدیقی، نص، ظاهر، مجمل، مؤول، ظهور شخصی و ظهور نوعی.

طرح مسأله

قرآن کریم، کتاب آسمانی و معجزه جاویدان آخرین پیامبر خدا(ص) برای هدایت و رشد و کمال انسان بر ایشان نازل گردیده و بدون شک از هرگونه تحریف و یا دستبردی مصون مانده و احکام و قوانینش براساس مصالح فردی و اجتماعی انسان استوار است. این کتاب آسمانی، برای عرضه به مردم بر پیامبر اسلام(ص) فرو آمد و متضمن هدایت همه انسانها در همه عصرهاست و مخاطبان آن، همه افراد بشرند، نه افراد خاص در زمانی خاص. و ما هو الا ذکر للعالمین (قلم/۵۲) و ما ارسلناك الا كافة للناس

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

(سبأ/ ۲۸) تبارك الذی نَزَّلَ الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً (فرقان/ ۱).

قرآن مجید، بیان کننده همه معارف و احکامی است که به هدایت انسان و رسیدن او به کمال و سعادت مطلوب می انجامد، چنین کتابی باید در تبیین مقاصد خود بین و روشن باشد نه مجمل و مبهم زیرا کتابی که مبهم باشد و قادر به حل معانی و تفسیر مطالب خود نباشد، هرگز توان بیان معارف سعادت بخش و روشن کردن طریق هدایت را ندارد.

این کتاب آسمانی اولین و مهمترین منشاء صدور احکام شریعت اسلام است و بدون شک حجّت قاطعی بین ما و خداوند است، اما قرآن مجید با اینکه از جهت صدور، متواتر و قطعی است، از جهت دلالت تمامی آیات آن قطعی نیست زیرا شامل محکم و متشابه است و محکم خود مشتمل بر نص و ظاهر است؛ نص قطعی الدلاله است و حجّیت آن نیز قطعی است ولی حجّیت ظاهر موقوف است بر ثبوت حجّیت ظواهر زیرا ظواهر کتاب و سنت، دلالت شان ظنی است و نصوصی که قطعی الدلاله باشند، بسیار کم است به خصوص در مورد کتاب. اصل، حرمت عمل به ظن است، مگر در مواردی که دلیل قطعی بر حجّیت ظن به خصوص وجود داشته باشد تا استناد به این ظواهر و تمسک بدان صحیح باشد.

حجّیت ظواهر الفاظ

مهمترین دلیل بر حجّیت ظواهر الفاظ، سیره عقلاست که گویندگان در تفهیم مقاصد خود و شنوندگان برای دریافت مقاصد دیگران، به ظواهر کلام یکدیگر اعتماد دارند و در محاورات و داد و ستدها ظواهر کلام یکدیگر را ملاک عمل قرار می دهند و شارع مقدس نیز با عقلا از این حیث هم مسلک بوده و در استعمال الفاظ برای تفهیم مقاصد خود از مسلک عقلا خارج نشده و راه و روش جدیدی برنگرفته است. البته در هر موردی که با آنان هم مسلک نبوده، نظر خود را بیان کرده است، اما در این مورد نه تنها معنی از طرف شارع نرسیده بلکه شواهد گواهی می دهد که زمانی که پیامبر (ص) افرادی را برای تبلیغ به نقاط مختلف می فرستاده در مقام تفهیم مقاصد و بیان احکام شرعی طریقه تازه ای برخلاف طریقه عقلا در پیش نگرفته است (مظفر، ۱۴۷/۲).

اکنون باید دید آیا ظواهر قرآن مجید نیز مانند دیگر ظواهر حجّت است یا خیر؟ گروهی منکر حجیت آن شده‌اند و گفته‌اند که شارع در این مورد نه تنها با سیره عقلا هم مسلک نیست بلکه از گرفتن ظواهر و عمل به آن منع هم کرده است و این گفتار را به اخباریون نسبت داده‌اند. عده‌ای نیز ظواهر کتاب را مختص همسخنان و مخاطبان دانسته‌اند.

اینک به گزارش توضیح هر یک از این نظرات پرداخته و ادله هر یک را بررسی می‌کنیم. تحلیل دقیق مسأله منوط به روشن شدن چند مفهوم و اصل مقدماتی است.

دلالت تصویری و تصدیقی

نائینی بر آنست که هر کلامی که متضمن نسبت تام خبری یا انشایی باشد، دارای دلالت تصویری و دلالت تصدیقی است. مقصود از دلالت تصویری دلالت مفردات کلام است بر معانی لغوی و عرفی (۱۴۰/۳). به عبارت دیگر، دلالت تصویری، انتقال ذهن است به مجرد شنیدن لفظ، اگرچه شنونده بداند که معنای حقیقی مراد گوینده نیست (مظفر، ۱۹/۱). مقصود از دلالت تصدیقی، دلالت کل کلام است بر معنایی که دربردارد و متوقف است بر فراغ متکلم از کلامش (نائینی، ۱۴۰/۳).

ظهور تصویری و تصدیقی

دلالت لفظ بر معنا، سبب ظهور آن لفظ در آن معنا می‌شود؛ بدین سبب به تبع دو قسم دلالت، برای ظهور نیز دو قسم قائل شده‌اند (مظفر، ۱۴۵/۲).

۱- ظهور تصویری. ظهوری است که از وضع نشأت می‌گیرد و همان دلالت مفردات کلام بر معانی لغوی یا عرفی است، خواه قرینه‌ای برخلافش باشد، خواه نباشد و خواه متکلم با اراده جدی سخن گفته باشد یا نه، به گونه‌ای که حتی قیام قرینه بر خلافش نیز ظهور را در هم نمی‌شکند.

۲- ظهور تصدیقی - تفهیمی. مراد ظهوری است که از مجموع کلام نشأت می‌گیرد و عبارتست از دلالت کل کلام بر معنایی که در بردارد و گاهی دلالت جمله بر معنا مطابق معنای مفردات آنست و گاهی مغایر آن، یعنی نشانه‌هایی در کلام موجود است که کلام را از معنای ظاهریش منصرف کرده و در معنایی که قرائن اقتضا می‌کند، ظهور می‌یابد.

به تبع این ظهور، ظهور تصدیقی دومی به وجود می‌آید که مراد متکلم از آن آشکار می‌شود و این ظهور موقوف بر عدم قرینه متصل و منفصل است زیرا قرینه به طور مطلق خواه متصل باشد یا منفصل، این ظهور را زائل می‌کند؛ برخلاف ظهور تصدیقی اول که قرینه منفصل آن را از بین نمی‌برد.

نائینی می‌گوید: دلالت تصدیقی به معنای اول، آنست که در جواب سؤال از آنچه متکلم گفته است، می‌آید یعنی اگر کسی بگوید متکلم چه گفت؟ پس می‌توان گفت که او چنین و چنان گفت. بدیهی است ثبوت این دلالت وابسته به فراغ متکلم از کلام است. اما دلالت تصدیقی به معنای دوم، دلالت کل کلام است بر اراده متکلم به صورتی که اگر کسی بپرسد مقصود متکلم چه بود، در جواب بتوان گفت مقصود متکلم چنین و چنان بوده است (۱۴۰/۳).

با توجه به آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که دلالت تصدیقی به معنای اول، مرحله ظهور و به معنای دوم، مرحله حجیت است.

در هر حال، دلالت تصدیقی با علم به صدور لفظ از متکلم و اراده جدی متکلم و نبودن قرینه متصل و منفصل در صورتی که قطع به مراد متکلم از آن حاصل شود، «نص» است و اگر ظن حاصل شود به طوری که احتمال خلاف آن عرفاً قابل اعتنا نباشد، «ظاهر» است (مظفر، ۱۴۶/۲).

نص، ظاهر، مجمل و مؤول

دلیل شرعی گاهی مردد است بین دو امر یا اموری که همگی نسبت به دلیل با هم برابرند و این را مجمل می‌گویند. و گاهی مدلول معین و مشخص است در یک امر و اصلاً احتمال دیگری در آن نمی‌رود، به آن نص می‌گویند. گاهی قابلیت دارد که دلالت کند بر دو یا چند مدلول ولی یکی از آنها عرفاً ظاهر است و به ذهن متبادر می‌شود این را ظاهر گویند و لفظ را نسبت به معنای غیرظاهر، مؤول می‌گویند.

یکی از مفسران (فخر رازی، ۱۶۸/۷) در این باره گفتاری دارد که خلاصه آن چنین است: لفظی که برای یک معنی خاص وضع شده است:

الف) احتمال معنای دیگری در آن نمی‌رود ← نص

ب) احتمال معنای دیگری در آن می‌رود:

- ۱) احتمال معنای دیگر راجح است ← ظاهر
- ۲) احتمال معنای دیگر مرجوح است ← مؤول
- ۳) احتمال معنا در دو طرف مساوی است ← مجمل

برگرداندن لفظ از معنای راجح جایز نیست مگر اینکه از حمل لفظ بر معنای راجح متعذر باشیم، مانند اذا اردنا أن نهلك قرية أمرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول (اسراء/۱۶).

ظاهر کلام اینست که خداوند امر می‌کند که آنها فسق کنند تا مستحق عقاب شوند، ولی آیه محکم دیگری می‌گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ (اعراف/۲۸) که معلوم می‌شود آیه اول ظاهرش مراد نیست.

موجبات و شرایط انعقاد ظهور کلام

چنانکه گفته شد، منشأ پیدایش ظهور، دلالت تصویری است که از وضع یا معنای ارتکازی عرفی نشأت گرفته است، به طوری که اگر لفظی که از متکلم صادر می‌شود به گونه‌ای باشد که محرز شود متکلم جدی است و قصد شوخی ندارد و از روی قصد و شعور سخن می‌گوید و در مقام بیان و افاده معناست و قرینه متصل مبنی بر اراده خلاف موضوع له در کار نباشد، دلالت تصدیقی یا ظهور در کلام، منعقد می‌شود.

بنابراین شرایط انعقاد ظهور به اختصار چنین است:

- ۱- در مقام بیان بودن متکلم
- ۲- اراده جدی متکلم
- ۳- متکلم با قصد و شعور و با التفات و توجه سخن بگوید.
- ۴- عدم نصب قرینه بر خلاف منشأ ظهور یکی از دو امر است: ۱- وضع واضح اعم از تعیینی و تعینی، خواه واضح اهل لغت باشد یا عرف. ۲- قیام قرینه.

موانع انعقاد ظهور

موانع انعقاد ظهور در کلام عبارتند از: اجمال در کلام، وجود قرینه، اجمال در قرینه، شک در قرینیت موجود (شک در صارفیت موجود) و شک در وجود قرینه صارفه.

ظهور شخصی و ظهور نوعی

ظهور، چه تصویری چه تصدیقی، بر دو نوع است:

۱- ظهور شخصی یا فعلی. ظهوری است که در ذهن انسان معین ایجاد می‌شود، متأثر از عوامل شخصی است، در هر فردی با توجه به ذهنیات آن شخص مختلف است و در واقع تابع علایق و ذهنیات شخصی است.

۲- ظهور نوعی یا موضوعی. ظهوری است که به موجب علاقه‌های لغوی و قاعده‌ها و اسلوبهای کلی در هر زبان و عرفی ایجاد می‌شود و این ظهور است که در نزد اکثر علما موضوع حجیت است نه ظهور شخصی (صدر، ۱۸۸/۳).

انصاری می‌گوید: مناط حجیت و اعتبار در دلالت الفاظ عبارتست از ظهور عرفی و آن اینست که کلام عرفاً بر آن معنا حمل شود، اگرچه به واسطه قرائن مقامی باشد که کلامی را در برگرفته است (فرائد، ۷۲/۱).

مظفر می‌گوید: در حجیت ظواهر، ظن نوعی به مراد متکلم کافی است و گر نه اگر ظن فعلی معتبر باشد، هر کلامی در آن واحد نسبت به بعضی اشخاص حجّت است و نسبت به بعضی دیگر حجّت نیست و چنین چیزی را هیچ‌کس خیال نکرده است و اصولاً به دور از هدف و غایت حجیت ظهور است (۱۴۸/۲).

برخی حتی عدم ظن برخلاف را هم معتبر ندانسته‌اند، چنانکه خراسانی می‌گوید که ظاهر اینست که سیره عقلا بر پیروی از ظواهر، مقید به افاده ظن فعلی یا به عدم ظن فعلی برخلاف آن نبوده است و بدیهی است برای مخاطب مجالی نیست که در مقام اعتذار بگوید برای من ظن حاصل نشد یا اینکه ظن برخلاف آن برای من حاصل شد (کفایه، ۳۲۴).

عده‌ای از علما معتقدند که ظواهر قرآن کریم از حجیت ظهور استثنا شده است و عمل به آن جایز نیست، مگر اینکه نصّ یا بیانی از معصومان آن را تفسیر نماید. این قول

را به جماعتی از اخباریون نسبت داده‌اند (مظفر، ۱/۱۵۷).

آیا درک مفاهیم آیات با استناد به ظواهر، تفسیر به رأی شمرده می‌شود؟

گفته‌اند حمل لفظ بر معنای ظاهر با وجود احتمال خلاف، از مصادیق تفسیر به رأی است و اخبار بسیاری در دست است که در آنها از تفسیر به رأی نهی شده، (خراسانی، ۳۲۵) از جمله این اخبار:

۱- حدیث نبوی: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلَيْتَبُوءَ مَقْعَدَهُ فِي النَّارِ!» (انصاری، فرائد الاصول، ۱/۵۶). [هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جایگاهی برای خود در آتش تهیه می‌بیند.]

۲- حدیث نبوی: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بغيرِ عِلْمٍ فَلَيْتَبُوءَ مَقْعَدَهُ فِي النَّارِ» (همانجا). [کسی که درباره قرآن بدون علم سخن بگوید، جایگاهی برای خود در آتش تهیه کرده است.]

۳- حدیث نبوی: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ» (حر عاملی، ۱۸/۱۴۰). [هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، پس در حقیقت به خدا دروغ بسته است.]

۴- «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ إِنْ أَصَابَ لَمْ يُوَجَّرْ وَإِنْ أَخْطَأَ فَهُوَ أَبْعَدُ مِنَ السَّمَاءِ!» (عیاشی، ۱/۱۴۰). [کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، در صورتی که به واقع برسد، پاداشی ندارد و اگر خطا کند به فاصله‌ای دورتر از آسمان به زمین سقوط می‌کند.]

۵- حدیث نبوی به نقل از عامه: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ فَقَدْ أَخْطَأَ» (فیض کاشانی، ۱/۲۱، طبرسی، ۱/۸۰). [کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، پس اگر به واقع هم برسد خطا کار است.]

۶- امام رضا(ع) روایت شده است که ایشان از پدران بزرگوارشان و آنها از پیامبر گرامی اسلام(ص) نقل می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: «مَا مِنْ بِي مَنْ فَسَّرَ كَلَامِي بِرَأْيِهِ وَ مَا عَرَفَنِي مِنْ شِبْهِنِي بِخَلْقٍ وَ مَا عَلِيَ دِينِي مِنْ اسْتَعْمَلِ الْقِيَاسَ فِي دِينِي» (حر عاملی، ۱۸/۲۸). [کسی که کلام مرا به رأی خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده و کسی که مرا به مخلوقاتم تشبیه کند، مرا نشناخته است و کسی که قیاس کند در

دین من، به آئین من نیست.]

۷- «مَنْ حَكَمَ بِرَأْيِهِ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَقَدْ كَفَرَ، وَ مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ آيَةَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ» (همو، ۳۹/۱۸). [کسی که بین دو نفر به رأی خود حکم کند، کفر ورزیده و کسی که یک آیه از کتاب خدا را مطابق رأی و سلیقه خود تفسیر کند، کافر شده است.]

۸- «إِنَّ تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ لَا يَجُوزُ إِلَّا بِالْأَثَرِ الصَّحِيحِ وَالنَّصِّ الصَّرِيحِ» (طبرسی، ۸۰/۱).

[تفسیر قرآن جایز نیست مگر به واسطه اثر صحیح و نص صریح.]

۹- «لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدُ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، إِنَّ الْآيَةَ تَكُونُ أَوَّلَهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرَهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ يَنْصَرِفُ إِلَى وَجْهِ» (عیاشی، ۱۷/۱). [هیچ امری از عقول مردان دورتر از تفسیر قرآن نیست، زیرا چه بسا یک آیه اولش درباره مطلبی و آخرش درباره مطلبی دیگر باشد و قرآن کلام متصلی است که به وجوه مختلفی منصرف می شود.]

۱۰- در مرسله شعیب بن انس آمده است که امام صادق (ع) به ابوحنیفه گفت: تو فقیه اهل عراق هستی؟ عرض کرد: بلی، امام گفت: بر چه اساسی برای ایشان فتوا می دهی؟ عرض کرد: به کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص). امام گفت: ای ابوحنیفه، آیا به قرآن و کتاب آسمانی آن طور که شایسته است معرفت و آگاهی داری؟ آیا ناسخ را از منسوخ باز می شناسی؟ گفت: بلی، حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه، ادعای علم نمودی، وای بر تو! خداوند متعال این علم را مگر در نزد اهل آن یعنی کسانی که قرآن برایشان نازل شده، قرار نداده است. وای بر تو! آن علم تنها از آن خواصی از فرزندان پیامبر (ص) است و خداوند از آن یک حرف هم به تو تعلیم نکرده است (حر عاملی، ۳۰/۱۸).

۱۱- در روایت زید شحام آمده است که: قتاده بر امام باقر (ع) داخل شد، حضرت به وی فرمود: تویی فقیه اهل بصره؟ عرض کرد: مردم این طور گمان دارند. حضرت فرمود: به من چنین رسیده که تو قرآن را تفسیر می کنی؟ عرض کرد: بلی، سپس خبر را به آنجا رسانید که حضرت فرمود: ای قتاده اگر قرآن را از پیش خودت تفسیر کنی، هم خود را هلاک کرده و هم دیگران را هلاک ساخته ای و اگر در این امر از مردان دیگر کمک بگیری، باز همین طور خود و دیگران را در هلاکت افکنده ای؛ ای قتاده، وای بر تو! قرآن را فقط کسی می داند که مخاطب قرآن قرار گرفته است (خوبی، ۲۶۹).

بررسی روایات مذکور

با توجه به روایات مذکور و سایر روایاتی که در مورد عدم جواز عمل به قرآن ذکر گردیده، می‌توان این روایات را به چهار دسته تقسیم کرد:

- ۱- روایاتی که از تفسیر به رأی نهی کرده است (شماره ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷).
- ۲- روایاتی که دلالت می‌کند بر عدم جواز استقلال در فهم قرآن (شماره ۲، ۸).
- ۳- روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه فهم قرآن مختص کسانی است که قرآن بر آنها نازل گردیده (شماره ۱۰، ۱۱).
- ۴- روایاتی که در آنها قرآن غامض و پیچیده و دور از فهم بشر عادی معرفی شده است (مانند روایت شماره ۹).

جواب روایات دسته اول

تفسیر پرده برداری از وجه مقصود است و شامل ظاهری که هیچ حجابی ندارد نمی‌شود، به خصوص بعد از اینکه تفسیر منع شده مقید به رأی شده یعنی تفسیر به رأی منهی عنه است که محتاج اعمال سلیقه‌های شخصی و استحسانات است و اصولاً حمل لفظ بر معنای ظاهریش تفسیر نیست زیرا ظاهر پوشیده نیست تا پرده برداری درباره اش صدق کند، بر فرض هم که تفسیر باشد، تفسیر به رأی نیست تا روایات ناهیه، آن را شامل بشود (خوبی، ۲۶۹).

جواب روایات دسته دوم

آنچه اصولیان در مورد حجیت ظواهر کتاب، ادعا می‌کنند عبارتست از عمل به ظواهر کتاب بعد از مراجعه به تفسیر اهل بیت (ع) و بعد از فحص از مقیدات و مخصصات. هیچ‌کس ادعا نکرده است که بدون مراجعه به اخبار وارده از ائمه (ع) جایز است به طور مستقل به ظواهر کتاب عمل کنیم (نائینی، ۱۳۷/۳).

جواب روایات دسته سوم

مقصود از این روایت و امثال آن، اینست که فهم قرآن بتمامه و به نحو اتم و اکمل یعنی ظاهر و باطن، ناسخ و منسوخ آن، مختص به کسانی است که قرآن بر آنها نازل گردیده،

چنانچه می‌بینیم در روایت اول امام صادق (ع) از ابوحنیفه سؤال می‌کند که آیا قرآن را آنگونه که حق معرفت آنست می‌شناسی؟ و اصولاً این حرف صحیح نیست که فهم قرآن مختص به معصومان (ع) باشد (همانجا). قطعاً آیاتی در قرآن هست که تنها به ایشان اختصاص ندارد و دیگران نیز معانی آن را درک می‌کنند.

جواب روایات دسته چهارم

خراسانی (ص ۳۲۶) در این باره می‌گوید: اشتغال قرآن بر مضامین عالی و مطالب پیچیده، مانع از فهم و ادراک ظواهری که در بردارنده احکام است، نمی‌شود. انصاری (فرائد، ۱/۵۸) درباره روایاتی که در منع از عمل به ظواهر آورده شده می‌گوید: یک، اخبار مذکور، از عمل به ظواهری که معنای واضح و روشنی دارند، منع نکرده است و شامل فرضی که شخص از ناسخ و مخصص و وجود قرینه بر اراده خلاف ظاهر تفحص نموده و به آنها دست نیافته است، نمی‌شود، تا تفسیر به رأی محقق شود زیرا هیچیک از عقلا اگر در نامه مولایش ببیند که امر فرموده به چیزی، به هر زبانی که باشد و به آن عمل کند، این عمل را تفسیر نمی‌نامد، زیرا تفسیر کشف قناع است.

دو، بر فرض که حمل لفظ بر معنای ظاهریش تفسیر نامیده شود، آنچه از آن نهی شده است، تفسیر به رأی است و ظاهراً مقصود از رأی، دخالت دادن عقل شخصی بر اساس استحضانات است.

بنابراین «تفسیر به رأی»، یکی از امور زیر است:

۱- حمل لفظ بر خلاف معنای ظاهر.

۲- حمل لفظ بر یکی از دو احتمالی که داده می‌شود، با نظر سطحی مثل حمل متشابه بر یکی از معانی احتمالی آن بر اساس رأی و استحسان.

۳- حمل لفظ بر معنایی که در بادی امر به نظر می‌آید، یعنی معنای عرفی و لغوی بدون تأمل در ادله عقلی و بدون تفحص از قرائن نقلی، همچون آیات دیگر که برخلاف معنی ظاهر دلالت دارند و اخبار وارده در بیان مراد و بدون تشخیص ناسخ از منسوخ (همانجا). مؤید این معانی، روایتی است از امام صادق (ع): «أما هلك الناس في المتشابه، لأنهم لم يقفوا على معناه و لم يعرفوا حقيقته فوضعوا له تأويلاً من عند

انفسهم بأرائهم واستغنوا بذلك عن مسألة الاوصياء عليهم السلام، فيعرفونهم» (حر عاملی، ۱۸/۱۴۸). مردم به خاطر آیات متشابه هلاک شدند زیرا به معنای آن واقف نشدند و حقیقت آن را دریافت نکردند، پس از نزد خویشان براساس آراء و نظرات شخصی خود، تأویلی برای آن جعل کردند و خود را از سؤال کردن از ائمه اطهار بی نیاز یافتند، از این رو به آنان مراجعه نکردند تا حقیقت متشابه را به آنان بشناسانند.

احتمال دیگر اینست که مورد خطاب در این روایات، مخالفان مذهب شیعه‌اند، یعنی کسانی که کتاب خدا را برای خود کافی دانسته و خود را از اهل بیت بی نیاز دانستند. مؤید این گفتار روایتی است که قبلاً از امام (ع) در ردّ ابوحنیفه ذکر شد.

در نتیجه بعد از فحص و تحقیق در آثار و اخباری که از معصومان (ع) وارد شده، انصاف اینست که به ظهور اخباری که در آنها نهی از عمل به ظواهر کتاب ذکر شده، حکم نشود. چگونه می‌توان به ظهور اخبار مذکور حکم کرد، در حالی که اگر این روایات دلالت کنند بر منع عمل به ظهور آیات قرآن، باید از عمل به احادیث اهل بیت (ع) نیز نهی نمایند زیرا بین احادیث و قرآن از این حیث هیچ فرقی نیست (انصاری، فرائد، ۱/۵۹). در روایتی، از سلیم بن قیس هلالی از امام علی (ع) نقل است: «ان أمر النبي صلى الله عليه وآله، مثل القرآن منه ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه و فدکان یكون من رسول الله (ص) الکلام یكون له و جهان، کلام عام و کلام خاص، مثل القرآن» (کافی، ۱/۶۳، نقل از فرائد، ۱/۵۹). الامر پیامبر (ص) همچون قرآن است که بعضی از آن ناسخ و بعضی منسوخ است و دسته‌ای از آیات خاص و دسته‌ای دیگر عام است و قسمتی محکم و قسمتی متشابه است و چه بسا از رسول خدا (ص) کلامی وارد شده است که از نظر معنا دارای دو وجه است، کلامی عام و کلامی خاص، همچون قرآن کریم.

وقوع تحریف در قرآن

گفته‌اند در قرآن تحریف واقع شده، از این رو نمی‌توان به ظواهر آن اعتماد کرد، زیرا چه بسا قرائتی از آن حذف شده باشد، برای همین مقصود آن دانسته نمی‌شود (خویی، ۲۷۲). پاسخ این اشکال آنست که مستند قول به تحریف قرآن، شماری از روایات است که اکثراً از اهل سنت نقل گردیده و بعضاً در روایات شیعه نیز وجود دارد. این روایات

سندشان ضعیف و غیر قابل اعتماد است، از این گذشته با دلایل قطعی عدم تحریف قرآن معارض است (همان).

از اقسام تحریف، تحریف در معنا و تحریف در حروف و حرکات و تحریف در لفظ است که قسم اول یقیناً واقع شده است، زیرا یحرفون الکلم عن مواضعه (نساء/۴۶، مائده/۱۳) همین قسم تحریف را بیان می‌کند.

تحریف حروف و حرکات نیز بدون تردید واقع شده است و اختلاف در قرائات محصول همین قسم تحریف است. یکی از اقسام تحریف در لفظ، تحریف در زیادت و تحریف در نقصان است که تحریف در زیادتی را هیچ کس نگفته است و مورد اختلاف نیست، اما تحریف در نقصان را بعضی قائل شده‌اند و مورد اختلاف است (خویی، ۱۹۸).

دلایل عدم تحریف قرآن

۱- روایات، روایاتی که از امامان (ع) نقل شده، در مصونیت قرآن از تحریف صراحت، و با آن روایات که تحریف قرآن در آنها نقل می‌شود معارض است (معرفت، ۵۹).

۲- آیات، إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون (حجر/۹). اما قرآن را خود فرستادیم و خود پاسدار آن خواهیم بود. و انه لكتاب عزیز، لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید (فصلت / ۴۱-۴۲). او آن کتابی است گرامی که حال یا آینده در آن باطلی راه نمی‌یابد، فرستاده شده از سوی حکیم ستوده صفات است. [در آیه اول، به قرینه آیات دیگر و دلالت خود آیه، معلوم می‌شود که مقصود از «ذکر»، قرآن است که خداوند حفظ و نگهداری از آن را خود تعهد کرده است. آیه دوم قرآن را پاک و به دور از باطل‌ها معرفی می‌کند، از این رو هیچ‌گونه بطلان که تحریف هم یکی از مصادیق آنست، در آن راه نمی‌یابد (خویی، ۲۱۰).

۳- اخبار ثقلین، آن احادیثی است که پیامبر (ص) در ضمن آنها قرآن و اهل بیت عترت را همدوش و جانشین خود معرفی کرده و بر مسلمانان پیروی از آن دو را واجب دانسته است. وجه دلالت این روایات بر عدم تحریف قرآن اینست که قائل شدن به تحریف، سبب سقوط حجیت آن می‌شود، در حالی که وجوب تمسک به قرآن تا روز قیامت باقی است، از اینجا کشف می‌شود که قول به تحریف به معنای کم شدن آیاتی از

قرآن مجید، یقیناً باطل است (همانجا).

۴- عرضه روایات بر قرآن، در ضمن چندین حدیث گفته شده است که هر روایتی که موافق قرآن باشد، صحیح و قابل اعتناست و هر روایتی که مخالف باشد، کذب است و باید از آن اعراض شود و چون قرآن مقیاس و فارق بین حق و باطل است، باید متواتر و قطعی باشد و قرآنی که تحریف شده باشد، مشکوک است و نمی‌تواند مبنا و اساس تشخیص حدیث صحیح از سقیم قرار گیرد (معرفت، ۵۶).

بررسی زمان احتمال وقوع تحریف

در زمان خود پیامبر(ص)

عنایت و توجه خاص پیامبر(ص) نسبت به قرآن و قرائت و تلاوت آن و همچنین اهمیتی که اصحاب به شهادت تاریخ برای حفظ و صیانت آن قائل بودند، موجب یقین می‌شود که قرآن مجید در همان زمان حیات پیامبر اکرم(ص) به صورت یادداشت‌های پراکنده گردآوری شده و نیز از راه حفظ در سینه‌ها در نزد مسلمانان محفوظ مانده و امکان نداشته است که کلمه‌ای از آن جابه‌جا یا فراموش شود.

افزون بر این، حدیث متواتر ثقلین، دلالت می‌کند بر اینکه قرآن در زمان خود پیامبر(ص) جمع‌آوری شده است زیرا گفته است: من کتابی در میان شما به امانت می‌گذارم... (خوبی، ۲۱۶).

در دوران خلافت شیخین

گفته‌اند خلیفه اول و دوم، آیاتی را که به مسائل خلافت و زعامت و رهبری مربوط بود، تحریف کردند! این مطلب بی‌اساس است زیرا اگر چنین بود، هنگامی که امام علی(ع) و حضرت زهرا(س) در مقام معارضه با آنان به احادیث پیامبر(ص) و غدیر خم استناد کردند، اگر آیاتی از قرآن بود که گواه مطلبشان بود، شایسته‌تر از حدیث بود و بهتر می‌توانست مورد استناد قرار گیرد، به علاوه امام علی(ع) در خطبه شقشقیه و خطبه‌های دیگر، از افرادی که بر وی در امر خلافت تقدم جستند، انتقاد کرده ولی از تحریف قرآن حرفی به میان نیاورده است. تحریف در آیات غیرسیاسی هم مسلماً واقع نشده زیرا از یک سو انگیزه‌ای بر انجام آن نداشتند و از سوی دیگر اگر چنین می‌کردند، مخالفان آنان

ساکت نمی‌نشستند (خوبی، ۲۱۷).

در دوران خلافت عثمان

اینکه عثمان قرآن را تحریف کرده باشد، باطل است زیرا: یک، در دوران خلافت عثمان، اسلام به اندازه‌ای گسترش یافته و نیرو گرفته بود که بسیار بعید به نظر می‌رسد که کسی می‌توانست در قرآن دست ببرد.

دو، عثمان برای تحریف آیات غیرسیاسی، انگیزه‌ای نداشت و آیات سیاسی را نیز نمی‌توانست تحریف کند، چون تا آن زمان قرآن در سراسر کشورهای اسلامی منتشر شده بود. از این گذشته، اگر چنین آیاتی که بعضی از اخباریون ادعا می‌کنند، در قرآن وجود داشت، دیگر نوبت به خلافت عثمان نمی‌رسید تا بخواهد آنها را بردارد.

سه، اگر عثمان عامل تحریف می‌بود، این عمل برای قاتلان وی بهترین عذر و بهانه بود و احتیاجی نبود که عذر و بهانه‌های دیگری بیاورند.

چهار، اگر قرآن در زمان عثمان تحریف می‌شد، علی (ع) پس از وی آن را به حال اول برمی‌گردانید (همانجا).

چند دلیل دیگر بر حجیت ظواهر آیات قرآن مجید

اول - قابل فهم بودن قرآن

بدون شک آیات بسیاری بر مفهوم بودن کلام خدا دلالت می‌کند. در قرآن حدود ۳۰۰ آیه هست که مردم را به تفکر، تدبّر، تعقل دعوت کرده است و حتی در یک آیه هم از آنان نخواست است که قرآن و دستورات آن را نفهمیده و کورکورانه پیروی کنند. قرآن را به زبان ساده و مردمی فرو فرستاده تا مردم به آسانی از آن بهره‌مند شوند.

فَأْتِمَا يَسْرِنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (دخان/ ۵۸) [ما قرآن را به زبان تو آسان ساختیم شاید ایشان متذکر شوند]. و لَقَدْ يَسْرِنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكَّرٍ (قمر/ ۱۷)، ۲۲، ۳۲، ۴۰] [ما قرآن را برای یادگیری آسان نمودیم، پس آیا یادگیرنده‌ای هست].

این آیه در سوره قمر چهار بار تکرار شده است، بدیهی است که تکرار برای تأکید است و چهار بار تکرار نهایت تأکید را می‌رساند. می‌فرماید قرآن را برای یادگرفتن آسان ساختیم، یعنی راه یادگیری آن را هموار نمودیم تا دشوار نباشد پس آیا یادآورنده‌ای

هست؟ این شاید قوی‌ترین دلیل بر قابل فهم بودن قرآن است و فهل من مدکر استفهام توییحی است که دلالت دارد بر نهایت اهتمام شارع مقدس در تفهیم مطالب قرآن. قرآن بیان هر امر مشکلی است: وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ... (نحل/۸۹). قرآن نور است: قد جاء کم من الله نور و کتاب مبین (مائده/۱۵). در تعریف نور در لسان العرب آمده «والظاهر في نفسه والمظهر لغيره يسمى نوراً» چیزی که فی نفسه ظاهر و ظاهرکننده غیراست نور نامیده می‌شود. خداوند قرآن را هدایت، نور و بیان‌کننده هر چیزی معرفی کرده، آن وقت چگونه ممکن است آنچه خودش نور است به وسیله غیرخودش روشن شود (عبده، ۲۱/۱).

قرآن برهان است (نساء/۱۷۴) و برهان محکمترین دلایل است (راغب، ذیل ماده) و در اصل به معنی روشنی و بیان است (طبرسی، ۲۶۶/۳). اینک چگونه ممکن است که مجمل و غیرمفهوم باشد؟!.

قرآن شفابخش دلهاست و هدایت و رحمت بر مؤمنان است (یونس/۵۷). بدیهی است که با این وصف، باید ابتدا معنای آن فهمیده شود تا با عمل به نسخه شفابخش آن دردهای باطنی شفا یافته و مشمول هدایت و رحمت گردد.

قرآن همچنین برای پند و موعظه و هشدار مردم کافی است (ابراهیم/۵۲). شدت نفوذ و تأثیر کلام قرآن مجید چنانست که با شنیدن آن پوست بدن خاشعان به لرزه درآمده و پس از نفوذ در جانهایشان سبب نرمی و آرامش باطنی و ظاهری آنان می‌شود (زمر/۲۳). بدین سان، اگر فهمیده نشود چگونه چنین تأثیری می‌گذارد؟

دوم - اعجاز قرآن

قرآن کریم که به عنوان حجّت بر رسالت پیامبر(ص) نازل گردیده است و از بارزترین معجزات آن حضرت به‌شمار می‌رود، همه مردم را به تحدی دعوت کرده که اگر می‌توانند سوره‌ای بمانند آن را بیاورند و تحدی نشانه اینست که عرب‌زبانان، معانی آیات قرآن کریم را از ظواهر الفاظش می‌فهمیدند. اگر قرآن از قبیل سخنان پیچیده و دوپهلوی و معماگونه بود، صحیح نبود که مردم را به معارضه دعوت کند و اعجاز هم برای قرآن ثابت نبود زیرا مردم نمی‌توانستند قرآن را بفهمند و این با غرض انزال قرآن و دعوت انسان به ایمان منافات دارد (خویی، ۲۶۴).

صاحب فصول در این باره می‌فرماید: اگر الفاظ قرآن کریم فی نفسه و بدون تفسیر از سنت، دلالت بر مقصود و مراد نکند، معجزه بودن قرآن متوقف می‌شود بر ورود تفسیر ظهورات قرآن زیرا پیداست که بارزترین وجوه اعجاز قرآن، اشتمال آن بر فصاحت و بلاغت است که در گنجایش طاقت بشری نیست، به طوری که فصحای عرب بدان اعتراف نموده و از معارضه با آن اظهار عجز کردند و شکی نیست که این فصاحت و بلاغت تمام نمی‌شود مگر با شناخت مدلولات و معانی آن و هرگز از پیامبر (ص) نقل نشده است که در مقام محاجّه با اعراب، اوّل قرآن را تفسیر و بیان کرده باشد، بعد با آنان به احتجاج پرداخته باشد و اگر چنین اتفاق افتاده بود و شایع شده بود، حکایت آن به گوشها می‌رسید. از این گذشته اگر چنین می‌بود، سبب خروج اعجاز قرآن از حیث بلاغت می‌شد زیرا بلاغت متوقف می‌شد بر تفسیر و صحّت تفسیر مبتنی است بر ثبوت نبوت و چون صحّت نبوت متوقف بر معجزه بودن قرآن است، مستلزم دور می‌شود (اصفهانى، مقاله دوم).

سوم، روایت تقلین

روایت متواتر «تقلین» که در آن امر شده به تمسک به قرآن و سنت و بدیهی است برای تمسک به قرآن، جز دریافت معانی قرآن و عمل به آن، معنای دیگری نمی‌توان تصور کرد.

قمی در این باره می‌گوید: از حدیث تقلین آنچه به ذهن تبادر می‌کند، تمسک بی‌واسطه به کتاب و سنت است و عطف سنت به قرآن صراحت دارد بر اینکه هر یک به طور مستقل مفید فایده‌اند و عدم افتراق آنها از یکدیگر دلالت ندارد بر اینکه فهم جمیع قرآن متوقف باشد بر بیان اهل بیت، بلکه بیان ائمه در فهم تشابهات است (ص ۳۰۳). صاحب فصول نیز در تأیید این مطلب می‌گوید: شکی نیست در اینکه تمسک به عترت و روایات اهل بیت، مشروط به موافقت کتاب نیست (بلکه مخالف کتاب نباید باشد) و عکس آن هم همین‌طور - یعنی تمسک به قرآن مشروط به موافقت سنت نیست - زیرا بدیهی است که استقلال در وجوب تمسک در یکی، ایجاب می‌کند در هر واقعه‌ای تمسک هر دو با هم مورد نظر نباشد، زیرا استقلال یکی از دو دلیل، مستلزم استقلال دلیل دیگر است (اصفهانى، مقاله دوم).

چهارم، اخبار جواز تمسک به ظاهر قرآن

اخباری که بر جواز تمسک به ظاهر قرآن دلالت دارند:

۱- روایاتی که در آنها به جواز تمسک به قرآن و تدبیر در آن سفارش شده است.

در اصول کافی از امام صادق(ع) از پدر و اجداد گرامیشان حدیثی طولانی نقل شده که در ضمن آن می‌فرماید: «... فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن...» (کلینی، ۴/۴۰۷). «پس هنگامی که فتنه‌ها همچون شب تاریک به شما روی آورند و امور بر شما مشتبه شود، دست به دامان پاک قرآن بزنید.» در قسمت دیگر از روایت می‌فرماید: «قرآن راهنمایی است که به بهترین راهها دلالت می‌کند و کتابی است که شرح و بیان و نتیجه در کنار هم آمده، قرآن وسیله سنجش حق و باطل است و جداکننده حق از باطل و برطرف‌کننده هر نوع اختلافی است...»

در روایت دیگر از امام صادق(ع) آمده: «راستی این قرآن است که در آن علامت‌های هدایت و چراغهای شب تار است، پس باید هر جوینده‌ای چشم در آن بچرخاند و از بهر پرتو آن دیده بگشاید، زیرا اندیشه زندگی‌بخش دل بیناست...» (کلینی، ۴۰۸).^۱

۲- روایاتی که ائمه(ع) در بیان احکام به آیات استناد می‌کردند از جمله: قول امام صادق(ع) (عیاشی، ۱/۳۰۱) در هنگامی که زراره از آن حضرت می‌پرسد از کجا دانستی که مسح سر را به قسمتی از سر باید کشید، حضرت فرمود به خاطر «با» در و امسحوا برؤسکم (مائده/۶).

و نیز قول آن حضرت، درباره کسی که در اثر زمین خوردن، ناخن پایش افتاده و بر روی آن پارچه‌ای بسته بود و در مورد چگونگی وضو گرفتنش از امام(ع) سؤال کرد، حضرت فرمود: این مسأله و مسائلی مانند آن از کتاب خدا فهمیده می‌شود، آنجا که می‌فرماید: *وَمَا جَعَلْ عَلَیْكُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ (حج/۷۸)*. در نتیجه وقتی امام(ع) برای استفاده از چنین حکمی، که ظاهر آیه بر آن دلالت ندارد امر می‌کند به کتاب مراجعه شود، تکلیف احکامی که آیه در آنها ظهور دارد مشخص است.

۱. در این زمینه روایات بسیار است و پژوهشگران می‌توانند به اصول کافی کتاب فضل القرآن و بحارالانوار کتاب فضل قرآن و نهج البلاغه خطبه ۱، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۹ مراجعه کنند.

۳- دسته‌ای از روایات که در آنها امر شده به عرضه احادیث مشکوک به کتاب خدا و به عنوان مهمترین معیار سنجش و نقد و بررسی حدیث قرار گرفته است. مانند روایتی که از امام صادق (ع) نقل شده «... کُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زَخْرُفٌ»؛ «هر چیزی باید به کتاب و سنت برگردد و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نیست، پس سخنان بیهوده است» (کلینی، ۱/۱/۳۰).

و نیز از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «... فَإِذَا اتَّكَمَ الْحَدِيثُ فَأَعْرَضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَخَذُّوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ» (مجلسی، ۵۰/۸۰). «هرگاه حدیثی به شما رسید، آن را بر کتاب خدا و سنت من [خبر متواتر و قطعی] عرضه بدارید، آنچه موافق کتاب خدا و سنت من بود بدان تمسک جوئید و آنچه مخالف کتاب خدا و سنت من بود رها کنید».

۴- روایاتی که در ضمن آنها شرط صحت شروط ضمن عقد را عدم مخالفت با کتاب خدا دانسته‌اند مانند روایتی که از پیامبر اکرم نقل شده: «مَنْ اشْتَرَطَ شَرْطاً سِوَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا يَجُوزُ لَهُ وَلَا عَلَيْهِ» (نجفی، ۳۱/۹۵). روایت دیگری نیز انصاری در مکاسب آورده: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا شَرْطاً حَرَمَ حَلَالاً أَوْ أَحَلَّ حَرَاماً» (۳/۱۰). این روایات نیز دلالت دارد بر اینکه کتاب خدا برای عامه مردم که به زبان عربی و فصاحت و بلاغت آن آشنایی دارند، قابل فهم است (همان، ۱/۵۹).

نائینی در این باره گفته است: بنابر اینست که کلام با ظاهرش معنا و مراد را افاده کند و هیچ خلافتی نیست در اینکه بناء عقلاً اجمالاً همین است، بلکه آسیای معیشت و نظام زندگی آنان بر محور اعتبار کلام دور می‌زند زیرا اگر ظهور معتبر نباشد، نظام عالم مختل می‌گردد. بدیهی است این طریقه عقلاً تعبدی نبوده، بلکه به خاطر اینست که آنان به این احتمال که ممکن است معنای ظاهری مراد نباشد، اصلاً اعتنا نمی‌کنند و منع نکردن شارع از این سیره، دلیل بر تقریر اوست، بلکه خود او هم همین شیوه را برگرفته است (۳/۱۳۵).

خراسانی نیز می‌گوید: در حجیت ظواهر بین ظواهر قرآن کریم و احادیث پیامبر (ص) و امامان (ع) فرقی نیست. وی همچنین می‌گوید: ظواهر قرآن به مخاطبان اختصاص ندارد. از این رو اگر کسی که مخاطب نبوده، در مخالفت با ظاهر کلام مولا که مشتمل بر

تکلیف عام یا خاصی است، بگوید چون مقصود به افهام نبودم، به آن عمل نکردم، عذرش پذیرفته نیست و مولا می‌تواند علیه او احتجاج کند (ص ۳۲۷).

عمومی بودن خطابات قرآن و عدم اختصاص آن به مخاطبان

قرآن کریم مشتمل بر اصول اعتقادات و معارف اخلاقی و احکام و قوانین شرعی است که مدار سعادت ابدی و عروة الوثقی صراط مستقیم است، دعوت آن عمومی و همگانی است و محدود به منطقه جغرافیایی خاص یا زمان خاصی نمی‌شود و همه انسانها را از هر قوم و نژاد و در همه زمانها دربرمی‌گیرد، جهانی بودن دین اسلام و عدم اختصاص آن به قوم یا منطقه خاصی از ضروریات دین اسلام بوده و مورد قبول همگان است.

آیات بسیاری در قرآن است که همه انسانها را با عنوان یا ایها الناس یا یا بنی آدم مورد خطاب قرار داده، همچون: یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم... (بقره/۲۱). یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم... (نساء/۱). یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان... (اعراف/۲۷). یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد... (اعراف/۳۱). آیات بسیاری نیز هست که در آن هدایت خود را شامل همه انسانها دانسته است، همچون: کذلک یبیین الله آیاته للناس لعلهم یتقون (بقره/۱۸۷). ان هو الا ذکر للعالمین (یوسف/۱۰۴). ان هو الا ذکر للعالمین (انعام/۹۰). در آیات بسیاری، رسالت پیامبر اکرم (ص) برای همه مردم ثابت شده است، همچون: و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیراً و نذیراً (سبا/۲۸). تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً (فرقان/۱). در آیه‌ای دعوت پیامبر را شامل همه انسانهایی که در آینده از رسالت او مطلع شود، دانسته: و اوحی الی هذا القران لآنذرکم به و من بلغ (انعام/۱۹). با توجه به آیات مذکور معلوم می‌شود خطابات قرآن عام است و شامل همه مردم اعم از حاضران و غائبان می‌شود.

یکی از صاحب نظران معاصر در این باره می‌گوید: ما معتقدیم که جعل احکام و قوانین در تمام جوامع عقلایی به طور قضیه حقیقه است که شامل حاضران و غائبان می‌شود، مثلاً وقتی خدای تعالی می‌فرماید: و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً (آل عمران/۹۷) [بر هر کسی که مستطیع شد، حج واجب است]. این حکم نظر

ندارد به کسی که در زمان صدور آیه مستطیع است، بلکه حکم بر طبیعت مستطیع رفته است، یعنی «كُلُّ مَنْ كَانَ مُسْتَطِيعًا يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَجُّ». مانند هر کسی که به فلان سن رسید، باید سربازی برود، حکم ناظر به نفس طبیعت و عنوان است و نظر به افراد خارج ندارد، خطاب به طور عمومی و قانون به طور کلی است و زمان و مکان در آن مطرح نیست بنابراین معلوم می‌شود ظواهر به طور مطلق حجّت است (موسوی بجنوردی، ۲۷۲).

نتیجه

شکی نیست که پیامبر (ص)، طریقه خاصی را برای تفهیم مقاصدش به مردم ابداع فرمود، بلکه پیامبر (ص) با قوش به همان گونه‌ای که مردم با یکدیگر سخن می‌گفتند و مقاصدشان را تفهیم می‌کردند، با آنان سخن می‌گفت. حضرتش (ص) قرآن را آورد تا معانی را به آنان بفهماند، در آیات الهی تدبّر کنند، در نتیجه اوامر را گردن نهاده و از نواهی دست بکشند. به عنوان نمونه آیاتی است که در آنها به تدبّر در قرآن امر شده و هدف انزال کتاب را تدبّر و تذکر دانسته و تارک آن را سرزنش نموده: *افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها* (محمد/۲۴).

با توجه به معنای تدبّر معلوم می‌شود که مقصود، تأمل در معانی و بینش و شناخت محتوای آنست و در آیه مذکور، خداوند امر به تدبّر فرموده و کسانی که تدبّر را ترک می‌کنند سرزنش کرده، چگونه ممکن است در مورد چیزی که نامفهوم باشد امر به تدبّر کنند و بر عدم امتثال آن توبیخ نمایند.

در آیه‌ای دیگر می‌گوید: *كتاب أنزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكروا اولوا الألباب* (ص/۲۹). این قرآن کتابی است مبارک که بر تو نازل کردیم تا (امت تو) در آیاتش تدبّر کنند و صاحبان عقل و خرد حقایق آن را متذکر شوند. از مقابله بین دو جمله *ليدبروا* و *ليتذكروا اولوا الألباب* این معنا فهمیده می‌شود که مقصود از ضمیر جمع عموم مردم است و معنای آن اینکه این قرآن کتابی است که ما آن را به سوی تو نازل کردیم که خیر و برکات بسیار برای عموم مردم و برای خواص از ایشان دارد تا مردم در آن تدبّر نموده و هدایت شوند و یا حجّت بر آنان تمام شود و صاحبان خرد بدان متذکر شده و با حجّت‌های آن هدایت یابند (طباطبایی، ۱/۵۹).

در مجمع البیان ذیل این آیه آمده: مقصود اینست که چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند تا از آن عبرت بگیرند و از امام صادق (ع) و امام موسی بن جعفر (ع) نقل شده است: یعنی پس چرا در قرآن تفکر نمی‌کنند تا هر حقی که بر عهده آنان است درک کنند و به جای آورند. صاحب مجمع می‌افزاید: این آیه بر بطلان قول دو گروه دلالت دارد:

۱- کسانی که می‌گویند تفسیر هیچ قسمت از ظاهر قرآن جایز نیست، مگر از طریق نقل و خبر.

۲- کسانی می‌گویند در مقام تعارض باید حدیث را ترجیح داد، هر چند با اصول دیانت مخالف باشد (طبرسی، ۹ و ۱۰ / ۱۵۸).

با توجه به آیاتی که در آنها قرآن با صفات برهان (نساء / ۱۷۴)، نور (مائده / ۱۵)، ذکر (ص / ۸۷، یس / ۶۹)، موعظه (یونس / ۵۷)، هادی (بقره / ۱۸۵)، بشیر (مائده / ۱۹) نذیر (فرقان / ۱)، بلاغ (ابراهیم / ۵۲)، رحمت (لقمان / ۳، الاسراء / ۸۲، یونس / ۵۷)، شفاء (یونس / ۵۷)، بیان (آل عمران / ۱۳۸)، تبیان (نحل / ۸۹)، بیّنه (بقره / ۱۸۵) و فرقان (بقره / ۱۸۵ و فرقان / ۱) وصف شده است، یقین حاصل می‌شود که غرض از نزول قرآن و بعثت پیامبر (ص) تفهیم دین و شریعتی است که در پرتو آن، فکر و عقل انسان اعتلا یافته و او را از سر درک و شعور به تسلیم در برابر پروردگار و تلاش و کوشش جهت تکامل و تعالی خویش وادارد.

فهم دین و عمل صحیح به احکام آن، مبتنی بر تدبّر و تفکر در آیات قرآن و تعمق در کلمات سبحانی است، منتها این تدبّر موقوف بر مقدماتی است که تا تحصیل نشود، نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد.

کتابشناسی

- ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت، دارالصادر، ۱۹۹۷م.
 اصفهانی، محمد حسین، الفصول فی علم الأصول، چاپ سنگی، بی‌جا، ۱۲۶۶ق.
 انصاری، مرتضی، فرائد الأصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی‌تا.
 همو، مکاسب، قم، دهقانی (اسماعیلیان)، ۱۳۷۴ش.
 حر عاملی، محمد، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۷ش.

خراسانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق.
 خویی، سید ابو القاسم، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالزهراء، بی تا.
 راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
 صدر، سید محمد باقر، الدروس فی علم الأصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
 طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی التفسیر القرآن، بی جا، اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م.
 طبرسی، شیخ ابوعلی الفضل الحسن، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، بیروت، دار المعارف،
 ۱۳۰۶ق/۱۹۸۶م.

طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۵ق.
 عبده، محمد، المنار، به کوشش رشیدرضا، قاهره، دارالمنار، بی تا.
 عیاشی، محمد، تفسیر عیاشی، تهران، علمیه اسلامی، ۱۳۸۰ق.
 فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
 فیض کاشانی، محسن، تفسیر صافی، تهران، اسلامی، ۱۳۳۶ق.
 قمی، ابو القاسم، قوانین الأصول، چاپ سنگی، بی جا، بی تا.
 کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الأصول، تقریرات درس میرزا محمد حسین غروی نائینی،
 قم، ۱۴۲۱ق.

کلینی رازی، محمد، اصول کافی، تهران، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۹۲ق.
 مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تهران، اسلامی، ۱۳۹۸ق.
 مظفر، محمد رضا، اصول فقه، نجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق/۱۹۹۶م.
 معرفت، محمد هادی، تحریف ناپذیری قرآن، قم، سمت، ۱۳۷۹ش.
 موسوی بجنوردی، سید محمد موسوی، اصول فقه، تهران، عروج، ۱۳۷۹ش.
 نائینی، نک: کاظمی، فرائد الاصول.
 نجفی (صاحب جواهر) محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، اسلامی، ۱۳۷۳ش.